



ما می‌گوییم:

۱) ما حصل «الا ان يقال» آن است که در صورت تخلف شرط، مبیع مالیت دارد. و سپس می‌گویند مالیت ناشی از تخلف، عرفاً مالیت نیست.

در «ان قيل» می‌گویند مالیت از تخلف شرط ناشی نمی‌شود یعنی ثبوتاً تخلف شرط علت مالیت نیست بلکه اثباتاً مالیت را ثابت می‌کند.

در «يقال» پس از نکاتی که می‌فرمایند، سرانجام می‌نویسند که در فرض تخلف شرط، اصل مالیت مبیع (یعنی صحت بیع دوم که ناشی از مالیت مبیع است) محل تردید است، یعنی در آخرین فراز عبارت (که در جواب «توهم» است) جواب اصلی را به «الا ان يقال» می‌دهند و می‌فرمایند در صورت تخلف شرط نمی‌توانیم بگوییم مبیع مالیت دارد.

۲) ممکن است مراد حضرت امام از «فتدبر» همین باشد.

جمع بندی کلام امام در قسم چهارم:

- ✓ اگر شرط شود که مبیع فقط در منافع حرام استعمال شود، این معامله به ۴ دلیل باطل است:
- الف) این شرط خلاف مقتضی عقد است چراکه وقتی شرط لازم الوفاء باشد، مبیع را بی منفعت می‌کند و مبیع بی منفعت، مالیت و ملکیت ندارد و لذا قابل بیع نیست.
- ب) این شرط باعث می‌شود مبیع مالیت و ملکیت نداشته باشد و لذا تعریف بیع که «مبادله مال بمال» است شامل آن نمی‌شود.
- ج) این شرط باعث می‌شود مبیع باطل شود و لذا آیه «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» شامل آن شود.
- د) این شرط باعث می‌شود که مبیع مالیت نداشته باشد و لذا بیع آن معامله نیست چراکه در معامله باید مال در مقابل مال باشد.
- ✓ امام دو روایت را هم مؤید آوردند.
- ✓ اشکال شده بود که این شرط خلاف مقتضی عقد نیست عقلاً و امام فرمودند خلاف مقتضی عقد هست عرفاً.
- ✓ بعد اشکال شده بود که در صورت تخلف شرط، شیء مالیت پیدا می‌کند، پس معامله درست است. امام فرمودند در صورت تخلف از شرط هم شیء مالیت ندارد.



ما می گوئیم:

درباره فرمایش امام نکاتی مطرح شده است:

■ الف) برخی از بزرگان به استدلال امام به آیه «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» اشکال کرده اند و نوشته اند که:

«فمن ذلك تمسكه بآية النهى عن أكل المال بالباطل لبطلان المعاملة في بعض الصور، والاستدلال بها لذلك يتوقف على كون الباء في قوله: بِالْبَاطِلِ للمقابلة نظير ما تدخل على الأثمان في المعاملات، وقد مرّ مراراً أنّ الظاهر كونها للسببية، وأنّ الغرض منها نفى تملك أموال الناس بالأسباب الباطلة، نظير الرشوة و القمار و السرقة و نحوها، و يشهد لذلك استثناء التجارة عن تراض.»^۱

■ ب) بر امام اشکال شده است که در کلام ایشان بین ملکیت و مالیت خلط شده است، ایشان می نویسند: «و من ذلك أيضا نحو خلط في كلامه «ره» بين الملكية و المالیة مع وضوح افتراقهما، فإنّ الملكية أمر اعتباری إضافی بین المالك و الشیء تقتضى اختصاصه به، و المالیة وصف اعتباری لنفس الشیء بلحاظ الرغبة فيه، بحيث يبذل بإزائه المال، و يعبر عنها بكون الشیء ذا قيمة، و بينهما عموم من وجه فإنّ حبة حنطة من صبرتها ملك لمالك الصبرة و لا تعدّ مالا، و الغابات الطبیعیة تعدّ أموالا و ليست ملكا لشخص، و دار زيد تعدّ مالا و ملكا له. فلو ألقى درة ثمينة لشخص في قعر البحر بحيث لا يمكن إخراجها فملکیة الشخص لها باقية و لكن لا تعدّ مالا.

و على هذا ففي قوله «ره»: «اعتبار الملكية موقوف على كون الشیء ذا منفعة و لو في الجملة» كان الأولى ذكر المالیة بدل الملكية، فتأمل.»^۲

ما می گوئیم:

۱) حضرت امام خود در کتاب البیع به تمایز بین ملک و مال اشاره کرده اند و بین آنها به عموم و خصوص من وجه قائل شده اند:

«ثمّ إنّّه قد يتوهم: أنّ بین المال و الملك عموماً مطلقاً؛ لأنّ ما ليس بمال، و لا يترتب عليه البیع و الشراء و سائر المعاملات، لا يعتبر ملكاً، و على ذلك حمل كلام الشيخ الأعظم (قدّس سرّه)؛ حيث استدللّ لاعتبار المالیة بقوله (صلّى الله عليه و آله و سلم) لا بیع إلّا في ملك. و هو كما ترى؛ لأنّ الأثر لا ينحصر بالبیع، بل لا و بسائر

۱. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ۲، ص: ۲۲۶

۲. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ۲، ص: ۲۲۶



المعاملات، فمن حاز كفاً من التراب فقد ملكه، و ليس لأحد التصرف فيه، و يكون التيمم به باطلاً، مع عدم كونه مائلاً بالضرورة.^۱

(۲) ممکن است در دفاع از امام و جمع بین آنچه در مکاسب محرمه و کتاب البیع مطرح کرده اند بگوییم: طبق نظر دراسات: ملکیت: مفهومی است که از اعتبار عقلایی اختصاص چیزی به کسی انتزاع می شود. و مالیت: مفهومی است که از اعتبار عقلایی رغبت مردم به یک شیء انتزاع می شود. و رابطه بین این دو عموم من وجه است:

- ملکیت هست و مالیت نیست = یک دانه گندم / انگشتی که در دریا می افتد.

- مالیت هست و ملکیت نیست = جنگل ها

ممکن است بگوییم: حضرت امام می فرمایند تعریف فوق قابل پذیرش است ولی «اختصاص» هم یک امر اعتباری عقلایی است. و لذا اگر چیزی اصلاً منفعت ندارد، حق اختصاص در آن اعتبار نمی شود و لذا ملکیت هم ندارد.

پس مثال های یک دانه گندم، یک کف خاک یا یک مشت آب، مثالهای خوبی است برای جایی که مال نیست ولی ملک هست. ولی مثال «انگشتی که در دریا می افتد» نمی تواند مثال برای این امور باشد چراکه از چنین انگشتی نمی توان انتفاع برد و لذا اعتبار حق اختصا در این مورد اعتبار عقلایی نیست، چون ثمره ای ندارد.

حال: در ما نحن فیه اگر یک شیء اصلاً منفعت ندارد می توان گفت نه مالیت دارد و نه ملکیت.

۱. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۳، ص: ۱۰